

«ماریه» روایت / خشونت خانگی و پناهندگی

سوما نگهداری نیا، در این مجموعه، روایات زنان پناهجویی را به اشتراک می‌گذارد که در مسیر پناهجویی قربانی خشونت خانگی شده‌اند:

روایت اول، «ماریه»

با دست‌های لاغر و بی‌جان مدام گوشه پیراهنش را مچاله می‌کند. نگاهش به زمین خیره مانده، حرف نمی‌زند، گوشه پایین چشم راستش پاره شده است، خون تمام صورتش را پوشانده اما بی‌توجه به دکتر و پرستارهایی که با عجله در اطرافش می‌چرخند، او جایی درون خودش گیر افتاده. زمستان است. من به دنبال لباس گرمی برای بچه‌ها، راهروهای بیمارستان را می‌گردم. ماریه در ناچاری‌اش غوطه‌ور است. من از پرستارها کمک می‌خواهم تا دخترها را آرام کنند. ماریه بی‌آنکه بی‌قراری کند یا حتی ترسیده باشد، به اشک‌های آنها زل زده...

ماریه، ۷۱ ساله و اهل کابل است و تنها سه روز بعد از زایمان دومین دخترش از راه قاچاق به ترکیه آمده است. برایم گفته بود که دومین ماه از زمستان چهار سال قبل همسرش تصمیم می‌گیرد از افغانستان خارج شود و با وجود اینکه ماریه هنوز دوران نقاهت بعد از زایمان را سپری می‌کرده، اما به اجبار او، نوزاد و دختر یک سال و نیمه‌اش راهی کوهستان شده‌اند. در مسیر رسیدن به ترکیه چندین بار فکر کرده بود نوزادش از سرما مرده است. ماریه از شیونش در برف کوه‌های ترکیه و از ترس‌هایش در دریای اژه برایم گفته بود و از اینکه چطور کولاک آن سال را تنها به امید رسیدن به زندگی بهتری برای دخترهایش پشت سر گذاشته است.

به پایهای دو دختر بچه کوچک نگاه می‌کنم که از انفجارهای انتحاری کابل گریخته‌اند و حالا در راهروهای بیمارستانی در ترکیه انگار که هرگز سرمای زمستان آن سال را پشت سر نگذاشته باشند، هنوز می‌لرزند...

ماریه همراه دو دخترش سه بار دریای اژه را تا نیمه رفته بود و از میانه راه، پلیس ترکیه آنها را بازداشت کرده و باز پس فرستاده بود. حالا چهار سال است که او و دو دخترش در زیر زمین خانه‌ای قدیمی روزگار می‌گذرانند. همسرش به ماریه و دخترها اجازه نمی‌داد از خانه خارج شوند. ماریه می‌گفت نه دوستی دارد نه حتی بعد از گذشت چهار سال قادر است به ترکی حرف بزند. با این حال می‌گفت که هنوز امیدوار است بتواند در اروپا زندگی بهتری برای دخترانش بسازد. ماریه در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که تحصیل برای دخترها ممنوع بود، به همین خاطر او و پنج خواهرش سواد خواندن و نوشتن نداشتند. اما او می‌خواست دخترهایش امکان تحصیل داشته باشند و مثل یک زن آزاد زندگی کنند؛ چیزی که ماریه تعریف درستی از آن نداشت، با این حال خیالش را برای دخترها در سر می‌پروراند.

من از ماریه خواستم از تصویری که از خودش در آینده دارد برایم صحبت کند اما او در جواب گفت که برای او افغانستان، ترکیه و اروپا فرقی با هم ندارند و زندگی‌اش به‌رحال در اتاقی خواهد گذشت تا اینکه روزی به پایان برسد.

گذر عمری ۷۱ ساله برای ماریه و شاید بسیاری دیگر از زنان و دختران جهان کافیت تا جان‌شان تلخ شود؛ با این حال ماریه در تاریکی قدمی برداشته بود، تنها به امید روزگاری بهتر برای دو دختر بچه‌ای که او به این جهان آورده بود.

*تصویر، تزئینی است و از [وب‌سایت نیویورک تایمز](#) برداشته شده است.

زنان پناهنده و خشونت خانگی؛ مسئله چیست؟ (گزارش اول)

سوما نگهداری نیا

زنان پناهنده و خشونت خانگی

خشونت علیه زنان تعاریف روشن و دقیقی دارد و برای مقابله و تقلیل اثراتی که بر جان و روح افراد باقی می‌گذارد راهکارهای بسیاری پیشنهاد شده است، اما گزارش حاضر مربوط به گروهی از زنان است که در شرایطی غیر معمول و نامتعارف دچار خشونت خانگی هستند. زنانی که اغلب از جوامعی با فرهنگ‌های جنسیت‌زده آمده و امروز رو در روی آینده‌ای مبهم از وصف درماندگی‌شان عاجز مانده‌اند.

آنچه که کنوانسیون ژنو به عنوان تعریف پناهنده بیان کرده، او را به دلیل نژاد، دین، ملیت و باورهای سیاسی اش مجبور به ترک زادگاهش دانسته است، اما داستان زنان پناهنده تفاوتی اساسی با این تعاریف دارد، زیرا در اغلب موارد آنها به دلیل همراهی خانواده مجبور به ترک وطنشان شده‌اند و در این تحقیق، تنها در مواد اندکی، زنان به تنهایی به عنوان پناهنده از کشورشان خارج شده‌اند و در اغلب موارد نیز دلیل آن به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به خشونت‌های خانگی و اجتماعی علیه آنان باز می‌گردد.

در سال‌های اخیر و با شروع جنگ سوریه و همچنین وخامت اوضاع در عراق و افغانستان و افزایش سیل پناجویان به سوی اروپا مسئله پناهندگی به کلاف سردرگمی تبدیل شده که تا به امروز هیچ راه حل عملی از سوی سازمان ملل متحد و نیز سایر کشور و ارگان‌های درگیر برای این مسئله اتخاذ نشده است و آنچه که در این میان آرام و در بی‌توجهی کامل روز از پی روز دست می‌رود، زندگی هزاران انسان آواره است که به گزارش سازمان ملل، سه چهارم آنها را زنان و کودکان تشکیل داده‌اند.

من در خلال کار روی پروژه بررسی عملکرد سازمان ملل در امور پناهندگان به موضوع خشونت خانگی علیه زنان و کودکان برخوردیم و همین باعث شد تا تهیه گزارش از آنها را در اولویت کارهایم قرار دهم؛ چهار ماه همراهی تمام وقت و ۸۰۱ مورد مصاحبه با این زنان، شرایطی را فراهم آورد تا بتوانم راوی تجربه‌های آنها از خشونت خانگی باشم.

خشونت خانگی در گذشته و حال

برای بیشتر این زنان خشونت خانگی پدیده‌ای تازه نبود و اغلب آنها انواعی از خشونت را در خانواده پدری تجربه کرده بودند و تجربه مداوم این خشونت از آنها زنانی افسرده با عزت نفس پایین و حتی در برخی از موارد پرخاشگر ساخته است. این زنان از طرفی می‌باید وظیفه برقراری تعادل بین افراد خانواده را در شرایط نامتعارف پناهندگی به عهده بگیرند و از طرف دیگر فشارهای روانی ناشی از مشکلات اقتصادی، ترس از آینده مبهم و نیز عامل خشونت خانگی آنها را از ایفای نقش‌شان به عنوان مادر و همسر بازداشته است. به همین دلیل، کانون خانوادگی آنها دچار نقص و مشکلات جدی است و به هیچ عنوان محل مناسبی برای پرورش کودکان محسوب نمی‌شود.

این زنان بی‌رمق بدون احساس تعلق به هیچ محفل دوستانه‌ای به طرز بیمارگونه در انتظار آینده هستند و از طرفی موانع زبانی نیز یکی از دلایل اصلی مخفی ماندن آنها در خانه است، یعنی اغلب آنها قادر به صحبت کردن به زبان کشور واسط نبوده و همین امر آنها را در برقراری ارتباط با جامعه دچار ضعف جدی کرده است. از این رو این زنان هیچ آگاهی نسبت به نظام‌های قانونی و حمایتی و حتی خدمات بهداشتی و درمانی در جامعه میزبان ندارند. البته ترس و وحشت نهادینه در آنها و گاهی شرم از بازگو کردن اتفاقاتی که بر آنها می‌گذرد و همچنین تسلط مردان بر رفت و آمدهایشان، این زن‌ها را محدودتر کرده و آنها را از درخواست کمک عاجز می‌نماید و به این ترتیب چرخه خشونت داخلی برای آنها همچنان ادامه‌دار خواهد بود.

جای خای قانون

قوانین کشورهای واسطه به طور کامل در مورد پناهندگان قابلیت اجرایی ندارد زیرا آنها در آن جامعه شهروند قانونی محسوب نمی‌شوند و پلیس تنها قادر به رسیدگی به جرایم عمومی نظیر دزدی، جرایم مربوط به مواد مخدر، قتل و ... است. به علاوه در نبود منابع آماری رسمی و دقیق از خشونت‌های خانگی علیه زنان و کودکان پناهنده مراکز پلیس با معضل فقدان اطلاعات درست رو به رو هستند. در نتیجه هیچ راهکار عملی و برنامه مدونی برای محافظت و سامان‌بخشی این زنان و کودکان در برابر خشونت، آزار و اذیت نیز در دستور کار آنها نیست.

آمار و داده

هیچ آمار دقیقی از میزان خشونت خانگی علیه زنان در کمپ‌های پناهندگی وجود ندارد. کمتر از شش درصد این خشونت‌ها به پلیس گزارش شده و در تمام موارد، هیچ یک حاضر به پیگیری در مراحل بعدی نبوده‌اند.

در بیشتر کشورهای دنیا، سالانه آمارهایی از میزان خشونت علیه زنان به علاوه اقداماتی که دولت‌ها در جهت تقلیل آن انجام داده‌اند از سوی نهادهای مدافع حقوق زنان و کودکان اعلام می‌شود اما متأسفانه کمپ‌های پناهندگان جز هیچ یک از این بررسی‌ها قرار نگرفته‌اند و دست کم در چهار سال اخیر پژوهش و گزارش‌هایی که از سوی رسانه‌ها نیز منتشر شده است هیچ دستاورد عملی در جهت بهبود شرایط برای این زنان در پی نداشته است.

چرا این زنان در قبال خشونت سکوت می‌کنند

بر اساس گفتگوهایی که با زنان پناهنده در معرض خشونت خانگی داشتم، عواملی همچون تربیت در نظام اجتماعی مردسالار و جنسیت‌زده، وابستگی اقتصادی و مشکلات مالی، فشارهای روانی حاصل از عدم استقلال در تصمیم‌گیری به دلایل مختلف، هراس از تنها ماندن در کشور غریبه و نداشتن شغل و انفعال اجتماعی در سکوتشان نسبت به خشونت نقش بسزایی دارد. آنها که اغلب خشونت کلامی و

روانی را در دوره پناهندگی به صورت مداوم و روزانه تجربه می کنند و در مواردی نیز تجربه خشونت های فیزیکی را دارند، اما از بیان تجربه خشونت جنسی امتناع می ورزند و به غیر از دو مورد هیچ کدام حاضر به گفتگو در این زمینه نبودند و این به دلیل عدم آگاهی و همچنین تابوهایی است که اغلب زنان از این مسئله دارند.

از طرف دیگر مساله ای که باعث هراس این زنان در بازگو کردن تجربیاتشان از خشونت خانگی و یا گزارش آن به پلیس می شود، تأمین امنیتشان در محیط کمپ هاست، زیرا آنها اجازه ی خروج از کمپ را نداشته و این مسئله، آسیب پذیری آنها را دو چندان می کند.

هدف من از تهیه مجموعه گزارش و روایت های " آن سوی خواستن " تنها بازگو کردن شرایط زنان و کودکان در برزخ پناهندگی است. کسانی که تنها به سرابی از آینده دل بسته اند با این حال آنچه که هر روز از رو به رو به پیشواز انسان می آید، روزی نو است و شاید همین برای ادامه دادن کافی باشد.

ادامه دارد...

*تصویر از وبسایت UNHCR برداشته شده است.

های سومها و روایت، مجموعه گزارش «آن سوی خواستن» نگهداری نیا از خشونت خانگی علیه زنان پناهجو

خشونت خانگی، خشونتی است که در ابعاد وسیع و انواع گسترده اتفاق می افتد. در کنار تمام آن چه که منجر به خشونت خانگی علیه افراد در خانه و خانواده یا محیط داخلی اجتماعاتشان می شود، عوامل و علل دیگری نیز هستند که می توانند در کمیت و کیفیت این نوع خشونت، تأثیر به سزایی گذاشته و در نهایت شرایطی را ایجاد کنند که در آن، قربانی خشونت خانگی، رنج و خطرات بیشتری را متحمل خواهد شد.

یکی از این عوامل، مهاجرت، و به صورت جزئی تر، مهاجرت در قالب پناهجویی است. شرایطی که عموماً پناهجویان، در دوره پناهجویی خود در جامعه میزبان، یا کشور واسطه، متحمل می شوند، بر اساس روایت های این افراد، شرایطی است که می تواند مستعد ایجاد خشونت بیشتر نیز باشد.

سوما نگهداری نیا، خبرنگار بخش کُردی رادیوی سوئد، در مجموعه ای که زین پس در «خانه امن» منتشر خواهد شد، گزارش ها و روایت هایی را با ما و شما به اشتراک خواهد گذاشت، که نتیجه تحقیقات میدانی وی در میان پناهجویان و بالاخص زنان پناهجویی است که پشت «درهای بسته» اروپا در ترکیه و یونان و دیگر کشورها، در برزخ پناهجویی زندگی خود را می گذرانند و در این مسیر، با خشونت خانگی متفاوتی نیز مواجه می شوند. وی در توصیف این تحقیق میدانی و مجموعه گزارش های خود که آن را «آن سوی خواستن»، نامیده، می نویسد:

مجموعه «آن سوی خواستن» گزارش و روایت زندگی زنانی است که به امید یافتن فردایی بهتر، سرزمینشان را رها کردند و حالا پشت درهای بسته اروپا، در کمپ های یونان و ترکیه روزگار می گذرانند؛ این زنان در غیاب مراجع قانونی و سازمان های حامی حقوق زنان و کودکان، گرفتار انواع خشونت های خانگی نیز می شوند، که حتی از بیان آن با دیگران نیز عاجز مانده اند؛ به گفته دیبا یکی از همین زنان، «کابوس های بی پایان، راهشان را به زندگی هر روز آنها پیدا کرده اند». من در مجموعه «آن سوی خواستن»، روایتگر داستان رنج این زنان هستم. در این مجموعه گزارش و روایت همراه من باشید، برای شنیدن داستان زنانی که در آن سوی خواستشان، تنها نتوانستن باقی مانده است.

از روز جمعه، سوم آبان ۸۹۳۱، برابر با بیست و پنجم اکتبر ۹۱۰۲، هر ده روز یک بار، یک گزارش و یک روایت از کار ارزمند سوما نگهداری نیا در مجموعه وبسایت و شبکه های اجتماعی «خانه امن» منتشر خواهد شد.

در هفده سالگی مورد تجاوز نامزدم قرار گرفتم تا نتوانم نامزدی را به هم بزنم

من اسمم رها است و سی و یک سال سن دارم و این تجربه من از یک خشونت خانگی است. از تجاوز جنسی نامزدم:

وقتی دبیرستان را تمام کردم به اجبار خانواده به نامزدی مردی که ۹ سال از من بزرگتر بود، در آمدم. فقط ۷۱ سال داشتم و هیچ چیز از زندگی نمی‌دانستم. خانواده‌ام هم کاملاً سنتی و متعصب بودند و به زور نامزدم کردند و صیغه محرمیت را خواندند. در طول نامزدی متوجه خشونت نامزدم شدم؛ چه لفظی چه جسمی. دو بار مرا کتک زد، یک بار چون با هم به خرید رفتیم و مبلغ ۰۵ هزار تومن از جیبش گم شد و یک بار هم در نامزدی خواهرش که همه می‌رقصیدند، من هم همراه آنها شدم، ولی میان جمع دست رویم بلند کرد.

به خانواده‌ام گفتم که او را نمی‌خواهم، ولی به اجبار راضی‌ام کردند. با خریدن طلا و غیره. خودش یک روز به خانه‌مان آمد. تنها بودم و ما محرم بودیم و به همین دلیل به خودش اجازه داد به یک دختر ۷۱ ساله دست‌درازی کند. با کتک و گریه لختم کرد و با کرگی‌ام را از من ترین روز عمرم بود؛ یک گیرم. وحشتناک‌توانی به هم بزنی و ماه دیگر هم برایت عروسی می‌دیگر نمی‌گرفت و بعد پیروزمندانه گفت تجاوز واقعی و من دچار افسردگی شده بودم.

بالاخره توانستم طلاق بگیرم.

چند ماه بعد از جدایی پلاک زنجیر طلایم را ک هدیه برادرم بود، فروختم و به کمک دوستم که جریان را می‌دانست، ترمیم بکارت انجام دادم و فکر می‌کردم ماجرا همین‌جا تمام شده است. بعد نشستیم به درس خواندن و در دانشگاه دولتی، در یک رشته خوب با رتبه عالی قبول شدم و به دانشگاه رفتم. دنیایم بازتر شده بود. خواستگارهاییم را در دانشگاه به خاطر نامزدی و مشکل بکارت‌م رد می‌کردم. نمی‌گویم هیچ‌گاه عاشق نشدم، اتفاقاً عاشق شدم و سکوت کردم چون در ذهنم این‌طوری جا افتاده بود که به خاطر مشکلم هرگز نخواهم توانست ازدواج کنم. چون در دانشگاه برایم روشن شد که چه خبط بزرگی کردم و البته جبران ناپذیر. مدت‌ها گذشت و برای خانواده‌ام سؤال شد که چرا ازدواج نمی‌کنم. و من دائم می‌گفتم که آدم سخت‌گیری هستم و همین. تا اینکه برادر شوهر همان دوستم که برای عمل ترمیم بکارت به همراه آمد، از من خواستگاری کرد. دوستم، ماجرا را به همسرش گفته بود. نمی‌دانم چرا. قبل از خواستگاری به محل کار آمدند و با هم صحبت کردیم.

و گفتند که این جریان بین خودمان خواهد ماند، چرا که ما به تو علاقه‌مندیم. ناگفته نماند که برادر شوهرم قبل از آن خیلی سعی می‌کرد با من رابطه داشته باشد، البته قبل از این که به خواستگاری بیایند، ولی بعد بهم گفت از این به بعد بهت چشم ندارم و تو مثل خواهرمی. من هم با حماقت تمام قبول کردم و به خواستگاری آمدند و من جواب مثبت دادم. در طول نامزدی‌ام مشکلاتی از طرف خانواده‌شان برایم پیش آمد. هر بار یک دروغ، یک تهمت، یک آزار و...

نامزدم ولی دوستم داشت و ازم دفاع می‌کرد. تا این که خواهر نامزدم که متأهل بود سعی می‌کرد با برادرم رابطه برقرار کند. برادرم نیز پاسخ منفی به او زد و او هم که فهمیده بود به کاهدان زده، تهدید کرد که نمی‌ذارد این وصلت سر بگیرد. از طرفی، همسرش، پیام‌های او به برادرم را خوانده بود و به خانواده تهدید کرده بود که یا این وصلت را به هم می‌زنید یا من دختر شما را طلاق خواهم داد. خانواده‌اش به این دلیل تصمیم گرفتند که وصلت من و نامزدم سر نگیرد. اما ما هم را دوست داشتیم و می‌خواستیم. من هم گفتم بدون نامزدم می‌میرم چون عاشقش هستم. یک روز برادرش آمد گفت «جدا شو». مخالفت کردم. گفت «باشه. پس ما می‌بریمت پزشکی قانونی و قضیه ترمیم بکارت رو همه می‌فهمند.» دنیا روی سرم خراب شد. خانواده‌ام اگر می‌فهمیدند، راهی جز خودکشی نداشتم و از این طریق مجبورم کردند به جدایی. به نامزدم هم گفتند این دختر ترمیم کرده و او هم پس کشید با این حرف! و من موندم و یک دنیا حسرت...

دیگر هیچ چیز برایم مهم نیست. مدت‌ها با این افکار زندگی کرده‌ام. برای ازدواج با او، همه چیز را به وی خواهم گفت. اگر می‌خواهد، بخواد، اگر نه، نخواهد.

Photo: Rape/news.com.au

